چالش‌های نظری و عملی فراروی مسأله اسلامی‌سازی علوم انسانی

این یک پروژه نیست!

■ حسین دیبا* ■

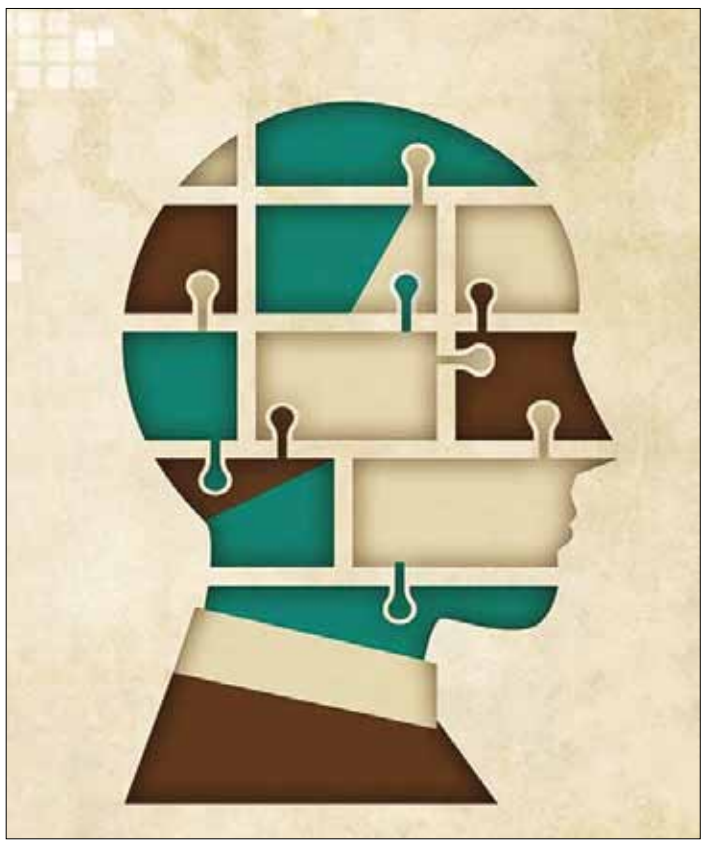

■ **مقدمه:**

تحول علوم انسانی، ایده‌ای است که به انجام رساندن آن نیازمند تبیین‌های تئوریک و زدودن ابهامات نظری در عرصه اندیشه و برطرف کردن چالش‌های عملی از طریق ارائه راهکارهای مؤثر است و اگرچه در این راستا تلاش‌های ستودنی فراوانی انجام پذیرفته اما با در نظر گرفتن گستره این ایده و زوایای مختلف آن تاکنون جمع‌بندی قابل قبولی در این زمینه عرضه نشده است. در این مقاله اهتمام خواهد شد در ۲ مرحله به این مهم پرداخته شود. در بخش نخست چالش‌های نظری و عملی فراروی اسلامی‌سازی علوم انسانی طرح و بررسی می‌شود.

۱- چالش‌های نظری در مساله اسلامی‌سازی علوم انسانی

با مروری کوتاه نسبت به تئوری‌های شکل گرفته در زمینه اسلامی‌سازی علوم می‌توان به روشنی دریافت چالش‌های خاصی فراروی این نظریات وجود دارد که اگر این ابهامات و مشکلات برطرف نشود شکل‌گیری نظریه‌ای جامع درباره اسلامی‌سازی علوم با دشواری روبه‌رو خواهد بود. سیر چینش مطالب در این مقاله بر خلاف غالب نوشتارها و تحقیقات موجود که رویکردمحورند؛ مساله‌محور خواهد بود و در ذیل هر مساله به مشکلات هر رویکرد در مواجهه با مساله اشاره خواهد شد. بر این اساس اگرچه رویکردهای متنوع و مختلفی در مساله اسلامی‌سازی علوم وجود دارد اما در ادامه با محوریت چالش‌ها و ابهامات فراروِ، به مهم‌ترین رویکردها در این زمینه اشاره می‌شود.

۱-۱- مشکل نحوه مواجهه با علوم انسانی موجود با توجه به متأثر بودن آنها از مبانی فلسفی غیردینی

بسیاری از رویکردها در مساله اسلامی‌سازی علوم انسانی با اشاره به مشکل فوق‌الذکر، لزوم پایه‌ریزی علم دینی را مطرح کرده‌اند و این مساله را اینچنین توضیح داده‌اند که علوم انسانی موجود به لحاظ معرفت‌شناختی بر اساس پوزیتیویسم شکل گرفته‌اند و لذا این علوم در روش تحقیق خود از زاویه تنگ ادراکات حسی به مسائل علم نگاه می‌کنند و علاوه بر این، به لحاظ مبانی جهان‌شناسانه و انسان‌شناسانه نیز علوم انسانی فعلی ضمن آنکه نقش خدا را در زندگی انسان حذف یا به حاشیه برده‌اند تصویری اومانیستی از معنای زندگی ارائه می‌دهند که در آن انسان و سعادت دنیوی او، محور همه امور است. بر این اساس چنین گفته می‌شود که علوم انسانی موجود به جهت ابتنا بر مبانی غیرقابل قبول از دیدگاه اسلام دچار مشکل هستند اما اینکه این مشکل تا چه حد است و مواجهه ما در مقابل آن باید چگونه باشد، یکی از مشکلات و ابهامات جدی فراروی رویکردهای موجود در اسلامی‌سازی علوم انسانی است. در این قسمت به بررسی ۲ دیدگاه مشهور در مواجهه با مشکل یاد شده خواهیم پرداخت.

■ **دیدگاه اول**

بر اساس برخی رویکردها که منظری رادیکال نسبت به این مشکل اتخاذ کرده‌اند، نه‌تنها علوم انسانی بلکه همه علوم بشری از جمله علوم طبیعی و حتی فیزیک و ریاضیات از آنجا که به لحاظ معرفت‌شناختی بر پایه دیدگاه توحیدی بنا نشده‌اند، هم به لحاظ موضوع و هم روش و هم غایات دچار انحراف بوده و لذا غیر قابل قبول هستند و مسلمانان باید از پایه و بر اساس ایمان و باورهای دینی، خود به تأسیس علوم جدید همت گمارند. این رویکرد به لحاظ معرفتی تنها ادراکاتی را واجد عنصر حجیت می‌داند که مبتنی بر نور ولایت الهی بوده و به لحاظ کارآمدی انسان را در مسیر عبودیت خداوند قرار دهد. ابهامات و مشکلاتی که فراروی این دیدگاه در پاسخگویی به مساله جاری وجود دارد، عبارتند از:

۱- به نظر می‌رسد مهم‌ترین مشکل این رویکرد، دیدگاه معرفتی آن است. شارحان این رویکرد با نفی دیدگاه‌های موجود در زمینه معرفت‌شناسی و از جمله دیدگاه فلسفه اسلامی در مساله وجود ذهنی، در همه بخش‌های معرفتی (حتی شناخت‌های پایه) تنها معرفتی را قابل قبول می‌دانند که بر اساس ایمان به خداوند و تحت ولایت او شکل گرفته باشد و این در حالی است که بر اساس ترتب منطقی، نفس ایمان به خداوند متعال خود متأخر از شناخت آثار و علائم وجودی او است که امکان شناخت این امور باید قبلا پذیرفته شده باشد. به عبارت دیگر مدافعان این رویکرد که ایمان به خداوند را شرط حقانیت هر نوع‌شناختی می‌دانند باید به مشکل معروف «دور» در این مساله پاسخ داده و توضیح دهند ایمان به خداوند که شرط تحقق هر گونه‌شناختی است، چطور خود متوقف بر شناخت ادله وجودی او است. ضمن آنکه به عقیده گروهی از صاحب‌نظران، بر اساس برخی توضیحات درباره این رویکرد، بازگشت نهایی این دیدگاه در ناحیه معرفت‌شناختی به پذیرش نوعی پراگماتیسم خواهد انجامید. طرح این مشکل بر اساس تبیین دیدگاه معرفتی این رویکرد از سوی برخی شارحان آن است که ذیلا به آن اشاره می‌شود.

«صحت قوانین علمی (بلکه همه اطلاعات بشری) به صدق (مطابقت) آنها با واقع نیست، بلکه به ثبات کارآمدی آنها در جهت پرستش خدای متعال است. در این صورت، صحت با حقانیت و ارزش، پیوندی ناگسستنی می‌یابد. نظام ارزشی، نظام مقاصد یا مطلوبیت‌هایی است که بر محور پرستش خدا یا دنیا معین می‌شود. عبودیت ذات حق و گذار از مسیر تکامل دارای مناسکی است که انبیا و اولیا علیهم‌السلام برای تشریح آن آمده‌اند. قرآن و سنت، ناب‌ترین معارف حقه را در خود جای داده است و تشخیص کارآیی مثبت یا منفی علوم کاربردی بدون ضابطه‌های متخذ از وحی، ممکن نیست. به این ترتیب، اگر کارآیی نظریه‌ای در جهت تعبد احراز شد، حقانیت آن به اثبات رسیده است».

۲- با توجه به ضرورت تعامل و حضور فضای گفتمانی میان علوم، مدافعان این رویکرد باید روشن کنند بر اساس مبانی معرفتی خاص این دیدگاه، چگونه می‌توان با علوم معاصر وارد گفت‌وگو شد. بدیهی است وقتی مبانی معرفتی کاملاً متباین باشد راه هر گفتمان برای اثبات نظریه مورد نظر بسته خواهد بود. بر اساس این دیدگاه طرف مقابل تنها هنگامی می‌تواند به حقانیت ما و بطلان علوم خود پی ببرد که با ایمان الهی تحت ولایت خداوند قرار گیرد و از آنجا که عملاً طرف مقابل چنین شرایطی ندارد و ابواب معرفتی او روی دریافت حقایق بسته است باب هر گفت‌وگویی نیز مسدود خواهد ماند و این در حالی است که تمدن امروز بشری یک تمدن شکل گرفته و جاری است و ما حتی در درون مرزهای خود نیز با انسان‌هایی روبه‌رو هستیم که باید جهت به انجام رساندن این شیفت علمی – تمدنی یا مهندسی فرهنگی برای ایشان در فضایی گفتمانی برنامه‌ای دقیق داشته باشیم نه اینکه خیال کنیم انسان‌هایی همین امروز روی کره خاکی آمده‌اند و ما از نو می‌خواهیم شیوه و راهی نو را درافکنیم.

۳- بر اساس این دیدگاه، تکنولوژی موجود در تمدن بشری یکسره محصول علوم انسانی و علوم طبیعی موجود است که آن نیز باید تحول یابد. بر اساس این دیدگاه همه نظامات فرهنگی، سیاسی، حقوقی و اقتصادی موجود بر اساس علوم موجود پایه‌ریزی شده که بر این اساس زندگی بشر در همه عرصه‌ها دچار انحراف است. این دیدگاه در این بحث خاص همسو با سنت‌گرایانی چون نصر و دیگران، علوم و تمدن جاری بشری را به جهت ابتنا بر عقاید نادرست، مبتلا به گمراهی و انحراف اساسی می‌دانند اما هیچیک با نفی کلی علوم معاصر در زمینه مباحث بسیار مهم امکان‌سنجی یک تحول بنیادین که تومار تمام مظاهر تمدنی کنونی را در هم خواهد پیچید، توجه کافی را مبذول نداشته‌اند و طرح روشن و دقیقی برای نقشه راه تاسیس علوم و معارف مورد نیاز جامعه بشری که بتواند با واقع‌بینی و نگاه عملیاتی جایگزین علوم و فناوری موجود بوده و پاسخگوی نیازهای جاری باشد، ارائه‌نمی‌دهند.

۴- این مساله که مبانی فکری و اندیشه‌ای علوم موجود که همسو با معارف دینی نیست به صورت کلی و همه‌جانبه نقش مخربی بر تمام گزاره‌های علوم موجود اعم از طبیعی و انسانی و حتی گزاره‌های ریاضی دارد و فناوری را هم یکسره دچار انحراف و کجروی کرده است، به شکل دقیق و علمی به اثبات نرسیده است.

■ **دیدگاه دوم**

در مواجهه با مشکل متأثر بودن علوم انسانی موجود از مبانی فلسفی غرب، دیدگاه دوم آن است که ما در مواجهه با این علوم باید گزاره‌های مفید و غیرمتعارض با معارف اسلامی را که متعلق به این علوم است اخذ کنیم و ضمن نقد گزاره‌های متعارض با شناسایی مسائل و نیازهای بومی خود علوم انسانی اسلامی را برپایه معارف دینی و علوم بشری صحیح سامان دهیم. این دیدگاه که دیدگاه رایج و تا حدودی عملیاتی در غالب مراکز آموزشی و پژوهشی حوزوی و بعضا دانشگاهی است در طول چند دهه از فعالیت خود کمتر به تبیین دقیق شاخص‌های تئوریک نظریه خود همت گماشته است. در هر حال این رویکرد نیز در مقام پاسخگویی به مساله مذکور شبیه رویکرد سابق دچار ابهامات و چالش‌هایی است که ذیلا به آنها اشاره خواهد شد:

۱- اگر بپذیریم علوم و فناوری امروز غرب بر پایه مبانی تئوریک فلسفی مخصوص ایشان است که با مبانی جهان‌شناختی و انسان‌شناختی اسلام تعارض جدی دارد و همچنین بپذیریم که در پی‌ریزی نظام‌های موجود در جهان غرب دیدگاهی سیستمی و به هم مرتبط وجود دارد که از پیچیدگی‌های تئوریک و کارکردی مخصوص به خود برخوردار است، چگونه می‌توان در یکی از رشته‌های خاص علوم انسانی نظیر اقتصاد یا جامعه‌شناسی بدون استخراج نقشه ترابطات این نظام‌ها گزاره‌ای خاص را صرفاً به جهت عدم مخالفت یا موافقت صوری با معارف دینی پذیرفت و دیگری را رد کرد در حالی که هر یک از گزاره‌ها ممکن است الزاماتی داشته باشد که به جهت پیچیدگی‌های موجود در هر نظام معنایی و علمی بسادگی قابل شناخت نیست.

۲- اینکه در پذیرش و رد گزاره‌های مختلف در علوم انسانی باید بر اساس معارف دینی وارد عمل شویم متفرع بر آن است که در مرحله قبل هر یک از گزاره‌های موجود در معارف دینی در عرصه‌های حقوقی، اقتصادی، سیاسی و... به شکل نظام‌وار تعریف شده باشد و جایگاه، حدود و شرایط مخصوص به خود را در نگاه خبرگانی و با وفاقی نسبی دارا باشند در حالی که در تبیین و تفسیر گزاره‌های متنوع در معارف دینی و ایجاد نظام معنایی درباره آنها و پی‌ریزی نظام‌های خاص در عرصه‌های تخصصی علوم انسانی، محصولات درخوری تاکنون عرضه نشده است و کارشناسان حتی در حوزه‌های تخصصی فاقد چنین دیدگاه سیستمی و نظام‌مند هستند و بدیهی است با این شناخت خام نمی‌توان به بررسی دقیق گزاره‌های علوم انسانی موجود پرداخت.

۳- از آنجا که در این دیدگاه برخلاف دیدگاه سابق نوعی تعامل با علوم انسانی موجود پیش‌بینی شده برخی از مبانی نظری باید در ابتدا معلوم باشد تا راه برای مراحل بعدی هموار شود. یکی از این مبانی نظری رابطه علم و دین است که تبیین این رابطه بر اساس پیش فرض مقبول در مساله قلمرو دین و انتظار بشر از دین شکل می‌گیرد و متأسفانه در این زمینه نیز با رویکردی جامع‌الاطراف که از وفاق نسبی برخوردار باشد مواجه نیستیم. برخی با نگاهی حداکثری دین را متکفل تمام نیازهای دنیوی انسان می‌دانند و برخی بشدت این حوزه را محدود کرده‌اند و برخی علم و دین را به صورت مشترک متکفل برآورده کردن این نیازها می‌دانند بی‌آنکه حد و مرزی برای هر یک معین کنند. بر این اساس دیدگاه مذکور باید نخست مبنای نظری خود را درباره رابطه علم و دین و قلمرو دین تبیین کند و ادله نظریات رقیب را از میدان بیرون کند تا با ایجاد وفاقی نسبی در این زمینه‌ها کارشناسان اسلامی به بررسی گزاره‌های موجود علوم انسانی بپردازند.

۴- از دیگر مشکلات موجود در این بخش نقد کلی و عدم توجه جامع و تفصیلی درباره میزان و نحوه تاثیرگذاری مبانی فلسفی علوم انسانی موجود در گزاره‌های علوم است. توضیح آنکه، غالب رویکردهای موجود درباره علم دینی و اسلامی‌سازی علوم انسانی از ضعف مبانی جهان‌شناسانه و انسان‌شناسانه علوم انسانی موجود سخن می‌گویند اما در این بخش ۲ مشکل اساسی وجود دارد؛ نخست آنکه منظومه فکری غرب لزوماً منحصر در دیدگاه‌های پوزیتیویستی در معرفت‌شناسی و رویکرد اومانیستی در انسان‌شناسی نیست بلکه دیدگاه‌های دیگری هم که مقابل دیدگاه‌های مذکور(دیدگاه پوزیتیویستی در معرفت‌شناسی و رویکرد اومانیستی در انسان‌شناسی) هستند، در مکاتب فلسفی غرب به صورت جدی مطرحند که سهم و تأثیرگذاری برخی از آنها که در برخی مواضع دیدگاهی همسو با دیدگاه دینی دارند در علوم و فناوری موجود مورد بررسی قرار نگرفته است و در غالب تحلیل‌ها به صورت یک کاسه بر تأثیرگذاری مخرب مبانی فلسفی غرب بر علوم انسانی تأکید شده است. علاوه بر این اگر حتی پذیرفته شود که تنها دیدگاه پوزیتیویستی و اومانیستی در علوم موجود تأثیرگذار بوده آیا لزوما نتیجه این تاثیر و تاثر آن است که همه گزاره‌های این علوم دچار انحراف و ضلالت باشند یا برخی و اگر برخی؛ ملاک چیست؟

برای مثال اگر بر اساس دیدگاه پوزیتیویستی و اومانیستی، وجود خدا و تکلیف‌مداری انسان نفی شد و به روش‌های تجربی برای اکتشاف واقعیت‌ها اکتفا شد آیا بررسی میدانی انجام شده به صورت طولی درباره آثار منفی تنبیه درباره ۳ هزار کودک و نوجوان در سنین بین ۷ تا ۱۵ سال و آثار مثبت روش‌های تشویقی درباره ۳ هزار کودک و نوجوان دیگر هم فاقد اعتبار و وجاهت است یا می‌توان آن را فارغ از مبانی مذکور پذیرفت و به نتایج تربیتی آن ملتزم شد و گفت این آزمایش و نتایج عینی آن ارتباطی با مبانی مذکور ندارد.

۵- این دیدگاه که دیدگاه رایج به لحاظ کاربستی در ۳ دهه اخیر در ساماندهی علوم انسانی اسلامی بوده است عملاً به جهت عدم تبیین ربط و نسبت علم دینی با علوم انسانی موجود و خصوصا به جهت ضعف در دیدگاه‌های فلسفه علمی خود نتوانسته است محصولات قابل قبولی را در عرصه پژوهش و آموزش ناظر به علوم انسانی اسلامی عرضه کند و غالبا به حاشیه‌زنی بر علوم انسانی موجود اکتفا کرده است، مشکلی که یکی از چالش‌های جدی فراروی رویکردهای اسلامی‌سازی علوم انسانی است و در محور بعدی به آن خواهیم پرداخت.

۱-۲- مشکل فقدان یک نظریه منسجم منطبق بر قواعد عمومی فلسفه علم برای شکل‌گیری علم دینی و اسلامی‌سازی علوم انسانی

در بررسی مساله قبلی در زمینه نحوه مواجهه با متأثر بودن علوم انسانی موجود از مبانی فلسفی غرب به چالش‌های فراروی ۲ رویکرد عمده در زمینه اسلامی‌سازی علوم اشاره شد و از آنجا که ارائه یک نظریه منسجم و منطبق بر قواعد فلسفه علم برای ساماندهی علوم دینی و اسلامی‌سازی علوم انسانی که محور مساله اخیر است به نوعی مبتنی بر حل برخی مشکلات پیش گفته است، پیشنهادات ۲ رویکرد مذکور در مواجهه با مشکل اخیر تنها در صورتی قابل قبول است که آنها راه‌حل‌های معقولی را در برابر سوالات پیش گفته ارائه دهند، در غیر این صورت می‌توان گفت رویکردهای مذکور نسبت به دارا بودن حداقل شرایط لازم در ارائه یک نظریه منسجم منطبق بر قواعد عمومی فلسفه علم برای ساماندهی علوم انسانی اسلامی ناتوان هستند.

۲- دیدگاه الهام‌گیری از پیش فرض‌های دینی برای شکل دهی به فرضیه‌های علوم انسانی

برخی صاحبنظران در زمینه علم دینی با عنایت به دشواری‌های موجود در زمینه کاستی‌های فعلی در ارائه الگویی قابل قبول از علم دینی مبتنی بر چارچوب‌های فلسفه علمی و با توجه به عدم امکان شکل‌گیری نظریه‌ای جامع‌الاطراف در زمینه علم دینی بی‌آنکه قبلا چارچوب تئوریکی ارائه شود که در حوزه فلسفه علم از وفاق و مقبولیت نسبی برخوردار باشد، رویکرد خاصی را پیشنهاد داده‌اند تا بتوانند با تحفظ بر پارادایم‌های موجود علوم انسانی، در هر یک از رشته‌های علوم انسانی، علم انسانی اسلامی را سامان دهد. این رویکرد، شاخصه‌ها و مؤلفه‌های نظریه خود را چنین شرح می‌دهد: «با توجه به نفوذ عمیق پشتوانه متافیزیکی در مرحله‌های مختلف بسط و گسترش یک نظریه علمی، می‌توان نظریه علمی را به نحوی بامسما، به پشتوانه متافیزیکی آن منتسب دانست. در صورتی که اندیشه‌های اسلامی بتواند چنین نفوذ عمیقی را در جریان تکوین رشته یا رشته‌هایی از علوم انسانی عهده‌دار شود. به سبب همین نفوذ محتوایی، می‌توان آن را به صفت اسلامی منتسب ساخت و از علوم انسانی اسلامی سخن گفت. علم دینی به این معنا موجودیتی یکپارچه خواهد داشت. این یکپارچگی بدین نحو حاصل می‌شود که تلقی‌های دینی، به منزله پیش‌فرض اخذ می‌شوند و آنگاه با الهام از آنها، فرضیه‌پردازی‌هایی درباره مسائل روانی یا اجتماعی صورت می‌پذیرد که طبیعتاً تلائم و تناسبی میان این فرضیه‌ها با تلقی‌های دینی وجود خواهد داشت. پس از تکوین فرضیه‌ها، نوبت آزمون تجربی آنها فرامی‌رسد و اگر شواهد کافی فراهم آید، می‌توان از یافته‌های علمی (تجربی) سخن گفت. این یافته‌ها علمی‌اند، زیرا از بوته تجربه بیرون آمده‌اند؛ دینی‌اند، زیرا رنگ تعلق به پیش‌فرض‌های دینی دارند؛ از ساختاری همگن و یکپارچه برخوردارند، زیرا فرضیه‌ها در پرتو پیش‌فرضی معین و به تناسب و اقتضای آن پیش‌فرض تحول یافته‌اند و سرانجام از این اتهام به دورند که دین را به آزمون و تجربه گرفته‌اند، زیرا آنچه به آزمون گرفته می‌شود، «فرضیه‌های ما» است که ملهم از ایده‌های دینی‌اند، نه خود ایده‌های دینی؛ برخی از اینگونه فرضیه‌ها می‌توانند بر خطا باشند و برخی دیگر می‌توانند به شواهدی تجربی مستظهر باشند».

۱- این رویکرد به روشنی معلوم نکرده که آیا تمام فرضیه‌هایی که برای شکل‌گیری یک علم جامع در حوزه‌های خاص از علوم انسانی نظیر جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی پیدا می‌شوند لزوماً با پیش‌فرض‌های متافیزیکی ارتباط تأثیرگذار دارند یا نه و اگر این طور نیست آیا در مدل پیشنهادی علم دینی تنها باید به فرضیه‌هایی بسنده کنیم که مبانی دینی در آنها تأثیرگذار هستند و اگر جواب مثبت باشد که ظاهرا برای شکل‌گیری علم دینی خالص باید چنین باشد این سوال قابل طرح است که آیا می‌توانیم بر این مبنا به علمی جامع که شامل تمام گزاره‌های مورد انتظار از آن است دست یابیم یا خیر؟

۲- بسیاری از معارف دینی به لحاظ تناسب و هم‌سنخی کامل با دیگر گزاره‌های آن علم و نیز به جهت تعین‌یافتگی و صراحت خاص محتوایی آنها می‌توانند به صورت مستقیم (و نه تنها در قالب مبانی پیش فرضی برای ساماندهی فرضیه‌ها) در بدنه علم به عنوان گزاره‌های خاص علم مذکور مطرح شوند و از آنجا که این دسته از معارف حسب فرض، جزئی از دین هستند و علم مورد نظر ما هم علم دینی است یقیناً ورود این گزاره‌ها به علم دینی مورد نظر اگر توجیه‌پذیری مقبول‌تری نسبت به ورود نظریه‌های اثبات شده و مستظهر به معارف دینی نداشته باشد، از مقبولیتی کمتر برخوردار نخواهد بود.

– از ابتدایی‌ترین ضروریات یک تحول، وجود استراتژی واحد و برنامه‌ریزی‌های دقیق میان‌مدت و بلندمدت برای پیاده‌سازی و اجرای تحولات است و متأسفانه این مهم در فرآیند ساماندهی علم دینی و اسلامی‌سازی علوم انسانی تاکنون مفقود بوده است. مواضع امروز ما با دیدگاه‌های عملیاتی در زمینه رابطه علم و دین یا حوزه و دانشگاه که توسط نخستین تئوریسین‌های انقلاب اسلامی نظیر شهید مطهری و شهید بهشتی ارائه می‌شد بسیار متفاوت است. این مواضع حتی با دیدگاه‌های رایج در دوران انقلاب فرهنگی نیز که نگاهی حداقلی نسبت به تهذیب کتاب‌های دانشگاهی بود چندان تناسب ندارد. امروز نیز به رغم تأکیدات مسؤولان کشور بر لزوم اجرا و پیاده‌سازی اسلامی‌سازی علوم انسانی هنوز یک جمع‌بندی قابل قبول و یک وفاق نسبی نخبگانی در اتخاذ استراتژی واحد و برنامه‌ریزی‌های میان‌مدت یا درازمدت دیده نمی‌شود و از همه مهم‌تر آنکه با فرض تحقق تدوین چنین اسنادی، ضمانت‌های جدی برای اجرای آن و دچار نشدن آن به پیاده‌سازی‌های سلیقه‌ای مدیران بعدی حسب گرایشات و تمایلات سیاسی – اجتماعی خاص، پیش‌بینی نمی‌شود که برای این مهم نیز باید راهکاری پیش‌بینی شود.

– ظاهراً پذیرش این نکته در میان همه رویکردهای مختلف در زمینه علم دینی و اسلامی‌سازی علوم انسانی (شامل رادیکال‌ترین آنها و معتدل‌ترین آنها) مشترک است که پایه‌ریزی و تدوین علوم جدید باید با بهره‌گیری از تجربه‌های دانشی صاحب‌نظران از ملیت‌های مختلف و همه ظرفیت‌های علوم موجود در فضای گفتمانی باشد که البته این مساله امری کاملاً عقلانی و مورد سفارش فراوان نبی اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) است. بزرگ‌ترین مشکل در تحقق چنین شرایطی، عقب‌افتادگی جدی علوم انسانی در ایران است که دوست و دشمن به آن اذعان دارند. بهترین شاهد این مدعا فرمایشات مقام معظم رهبری است که به کرات فرموده‌اند بسیاری از روشنفکران جامعه ما حرف‌های مردود دهه‌های گذشته علوم انسانی غرب را به عنوان ایده‌هایی نو در فضای فرهنگی – علمی ایران مطرح می‌کنند. با تامل در این فرمایش می‌توان چنین ادعا کرد که به وضوح روشن است طرح و پذیرش احتمالی سخنان کهنه و پوسیده تنها در صورتی امکان دارد که فضای علمی و فرهنگی کشور نسبت به علوم موجود به روز نباشد و به جهت وجود همین ضعف‌هاست که عده‌ای علوم انسانی را در ایران در مرحله تأسیس می‌دانند.

در هر حال اگر بپذیریم از جمله شروط لازم برای ایده اسلامی‌سازی علوم انسانی، برخورداری از تجربیات موجود است باید راهکاری برای جبران این عقب‌ماندگی داشته باشیم. صاحبنظران عوامل و علل این عقب‌ماندگی را امور مختلفی از جمله: عدم گرایش دانشجویان قوی به تحصیل در علوم انسانی، ضعف فرآیند تدوین پایان‌نامه‌ها و تحقیقات دانشگاهی، عدم حضور و مشارکت صاحب‌نظران و فارغ‌التحصیلان علوم انسانی در بدنه مدیریتی و اجرایی کشور و نهادینه شدن ملاک‌های کمی و کمرنگ شدن ملاک‌های کیفی در انجام پژوهش‌ها می‌دانند.

– متأثر بودن فرآیند اسلامی‌سازی علوم انسانی از فضاهای سیاسی – اجتماعی کشور یکی دیگر از مشکلات پیاده‌سازی این ایده است. بی‌تردید فرآیند اسلامی‌سازی علوم انسانی فرآیندی علمی است که باید در پروسه‌ای پژوهشی و آموزشی تعریف شود و سنخ این امور به گونه‌ای است که در التهابات اجتماعی و روانی بازدهی و بهره‌وری آن به حداقل می‌رسد و متأسفانه باید پذیرفت در بسیاری مواقع فرآیند یاد شده در کشور ما به این آسیب دچار است و به جهت همین التهابات فضای مناسب برای انجام تحقیق، پژوهش و آموزش موثر از دست می‌رود. فضای علمی، فضای گفتمانی و طرح و پذیرش صمیمانه نظرات است و تجربه نشان داده است انگیزه‌های سیاسی و حزبی در نهایت دیدگاه‌های حذفی را حاکم کرده و به تبع آن مناسبات تعاملی میان دانشمندان را دچار آسیب کرده و انگیزه‌های اصیلی نظیر رشد علمی و شوق حل مسائل نظری پیچیده جای خود را به دغدغه‌های مادی، معیشتی و حفظ جایگاه و پست و مقام در نظریه‌پردازی‌های علمی می‌دهد. در چنین شرایطی دیگر نمی‌توان به فضای سالم نقد و گفت‌وگو امید بست و روشن است که در فضای حذف شدن خود به خودی و اختیاری صاحبنظران به جهت سنگین بودن اتمسفر گفت‌وگو یا حذف اجباری به جهت سیاست‌های اتخاذی عملا کرسی‌های نقد و نظریه‌پردازی به دادگاه‌های غیابی تبدیل خواهد شد و رشدی اتفاق نخواهد افتاد.

بر این اساس متولیان اسلامی‌سازی علوم انسانی موظفند با عنایت به اینکه فضای عاطفی و هیجانی با انجام پذیرفتن پژوهش‌ها و آموزش‌های علمی به صورت منصفانه در تعارض است در متأثر نشدن فضای علمی کشور از این التهابات تلاش کنند.

– با ملاحظه چگونگی تحقق پیشرفت‌های علمی و مطالعه تاریخ تحولات علوم، به روشنی می‌توان دریافت این تحولات در بستری طبیعی اتفاق افتاده است. این بستر، بستر مواجه شدن با مساله و مشکل و سپس تلاش برای حل آن است. در چنین شرایطی است که شوق واقعی محققان برای تأمل برانگیخته می‌شود و نوآوری‌ها شکل می‌گیرد. بر این اساس نباید گمان برد که فرآیند اسلامی‌سازی علوم انسانی به شکل دستوری و آیین‌نامه‌ای به انجام خواهد رسید. در چنین راهبردی ملاک‌ها از کیفی بودن به کمی بودن تغییر جهت می‌دهند و این در حالی است که در پژوهش و آموزش علمی آنچه در مرحله نخست اهمیت قرار دارد کیفیت است و در کشور ما به وضوح روشن شده که با حاکمیت ملاک‌های کمی در فرآیند علمی آنچه مهم است ارائه گزارش‌ها و بیلان‌های کاری است که در نهایت محصولات عمیق علمی را به ارمغان نمی‌آورد.

*** عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی**

***

تلخیص شده از فصلنامه علوم انسانی اسلامی صدرا

پاورقی ۲۹

متن کتاب «تیه‌ری میسان»، نویسنده فرانسوی درباره حادثه ۱۱ سپتامبر

دروغ بزرگ

گرچه ایالات متحده در اصل کشوری خداسالار بوده است که شالوده‌های آن را پیوریتن‌های فراری از دست پادشاهی تحمل‌ناپذیر بریتانیا بنا نهاده‌اند، با این حال آنها هرگز ملت فوق‌العاده پارسامنشی نبودند.

در آنجا مبشران انجیلی تلویزیون در نقش استراتژیست‌های نظامی ایفای نقش می‌کنند. هرگز پیشینه تاریخی وجود ندارد که رئیس‌جمهور آمریکا خطابه رزم خود را در کلیسای جامع ایراد کند. خطاب جورج دبلیو بوش: «مردم دنیا، آنان که در رنج ما شریکند در این مراسم رسمی به ما به بپیوندند»، از مراسم مذهبی حتی در جمهوری غیرمذهبی فرانسه نیز اجابت شد. به همین دلیل سران اجرایی فرانسه، رئیس‌جمهور ژاک شیراک و نخست‌وزیر لیونل جاسپین در ۱۲ سپتامبر فرمانی به شرح زیر امضا کردند: جمعه ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۱، روز عزای ملی برای قربانیان حمله ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در ایالات متحده آمریکا اعلام شده است. آنها شب قبل از مراسم به همراه جمع کثیری از مسؤولان و وزرای منتخب برای شرکت در مراسمی جهانی در کلیسای آمریکاییان پاریس حضور یافتند و سرود معروف «خدا به آمریکا برکت دهد» را به آواز خواندند. این نیایش‌ها، در گوشه و کنار جهان و توسط اعلامیه‌ها و بعضا مجادلاتی زنده محکوم شد. مخالفان می‌گفتند که این دست‌نوشته‌های گسترده به نظر می‌رسد، به طور ضمنی بیانگر آن است که هزاران قربانی آمریکایی به نحوی بیش از قربانیان نژادی اخیر ارزش و اعتبار داشته‌اند، در حالی که هیچ‌یک از آنها چنین احترامی را کسب نکرده بودند. ما باید این مجادله را نوعی خودداری از پذیرفتن اغوای سیاسی احساسات مذهبی تلقی کنیم. ۳ دقیقه سکوت برای پروراندن این بصیرت که درگیری‌ها را می‌توان به طور مسالمت‌آمیز و بدون کمک گرفتن از تروریسم حل و فصل کرد، ممکن بود به صورت عالمگیر پذیرفته شود اما دعا تنها برای قربانیان تروریسم در قلمرو آمریکا پذیرفتنی نیست. این آیین‌ها بیانگر شوق جمعی برای دستیابی به صلح نبود، بلکه تلاشی برای توجیه انتقام‌گیری‌های آتی بود. این لحظه نیایش نقطه‌عطفی در تاریخ به شمار خواهد رفت. بعدها واشنگتن‌پست نوشت: به محض اینکه سرود ملی در کلیسای جامع نواخته شد، ایالات متحده جنگ را آغاز کرد. این جمله می‌توانست بسط یابد. جهان با پیوستن به سوگ آمریکا وارد جنگ شد. در این حال بهتر است از خود بپرسیم که چرا چنین یکدلی بنده‌واری سازمان یافت؟ بی‌شباهت به بسیج هم‌پیمانان نظامی، هیچ پیمان بین‌المللی نمی‌تواند چنین اجباری را تحمیل کند که برای نیایش کنار هم جمع شوید که ایالات متحده سوگوار است. با همه این احوال به بازی کشاندن هم‌پیمانانی چون ناتو، ای.ان.زد و یو.اس سهل‌تر و سریع‌تر از فرمان سوگ بین‌المللی است. اگر اندکی دقت به خرج دهیم، درمی‌یابیم فرمان فرانسویان که در ۱۲ سپتامبر به امضای ژاک شیراک و لیونل جاسپین رسید، پیش‌تر از آن بود که جورج دبلیو بوش روز عزای ملی اعلام کرد. چنین عملکردی در مقیاس جهانی نیازمند به کارگیری شبکه‌ای از تفوق و برتری است که بتواند تقریبا همه دولت‌های دنیا را تحت فشار قرار دهد.

افزون بر همه اینها، این عمل یک هدف سیاسی داشت: با اغوای احساسات دینی، دولت آمریکا نه‌تنها قربانیان حملات که تفسیر خود از حوادث را نیز تقدیس کرد. از آن پس هر سوالی از واقعیت این والامقامان توهینی به مقدسات تلقی خواهد شد. ترتیباتی که برای تحمیل سوگواری بین‌المللی به کار رفت در اکتبر ۲۰۰۱ مخفیانه اساسی رسمی‌تر یافت. دفتر تاثیرات استراتژیک در درون پنتاگون به وجود آمد و تحت امر ژنرال سیمون پت وردن (Simon PPete Worden) فرمانده اسبق فضایی ایالات متحده قرار گرفت.

این عضو – International Inform tion Programs در دپارتمان ایالتی و از طریق گروه اطلاع‌رسانی نظامی بین‌المللی با برنامه‌های اطلاع‌رسانی بین‌المللی ارتباط داشت. مدیریت این گروه را نیز کلنل برد وارد (Colonel Brod Ward) برعهده داشت. این دفتر در حال حاضر برای اغوای افکار عمومی غرب و حکومت‌های غربی تلاش می‌کند.

ادامه دارد